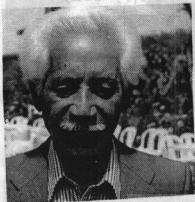


زنان اسطورهای پوشیده رویان و «زنان کمر بسته»

لز: استاد دکتر ابوالفضل مصفیان



در میان آثار منظوم، حماسی، تمثیلی، عاشقانه و عرفانی، فارسی می‌توان گفت که هیچ‌یک، در اعنا و توجه به نقش و مشارکت زنان به پایه حماسه ملی فردوسی نرسیده‌اند. این توجه در عین حماسی بودن گاهی با نوعی نزول کم نظیر... در هامت زمانی که در صف مردان اسطوره‌های ایستاده‌اند، همراهی دارد. از آنجمله مصفیان است گزارش گونه در دوازده بیت که خد یک غزل کامل است، نه در قالب معمولی غزل درباره «دروازه» دختر مهرباب کابل. بوسیلهٔ دیگری نامدار از میان جهان، که دل زالی جوان و پهلوان را به جوش آورده و آرام و هوش از وی برده است:

چو بشنید زال این سخنها از وی

بجویند مهرش بر آن ماه روی

برآورد مرز او را دل بچویش

چنان شد کز رو رفت آرام و هوش

و در همین راستا، وصفی است، در آمدن «تهمینه» دختر شاه سسگدان، شبانه به پالین «رستم سته» که در از او رستم شیردل خیره مانده و رستم:

بفرمود تا مویلدی پر هنر

بیاید بخواند و را از پهل

که من نریده، حافظه غزل معروف و زیبایی خود را، در نگاه به آن سرورده است:

زلف آشفته و خموی کرده و خندان لب و مست...

نیمه شب دوش بیابان بر آمد بنشست.

سویجای بزده و ستنی به آیین مسلمانان به اسخ رفته و نیز در حال سجده جان سپرده است با این کلمات که: خدایا من تو را در حد گش خود شناختم و تنها وسیلهٔ نطق من به تو همین معرفت بوده است.

گفتار را با چند ریاضی از انبیا و زینت سی دعیه:

دشمن به غلط گفت که من فلسفی‌ام

ایزد داند که آنچه او گفت نی‌ام

اما چو در این دیر خراب آمدام

آخر کم از آنکه خود بدانم که کی ام؟

با من تو هر آنچه گوین از کین گوین

بیوسته مرا ملحد و بی‌دین گوین

من خود مرقم بدانچه هستم اما

انصاف بده تو را رسد کاین گوین؟!

هر روز که آفتاب بر می‌آید

یک شام ز عمر ما به سر می‌آید

هر صبح که نقد عمر ما می‌زدود

زددی است که با مشعله درمی‌آید

از سادگی زمان زاینده مترس

وز هر چه رسد چو نیست پاینده مترس

این یک دم نقد را به عشرت بگذار

تو ز رفقه میندیش وز آینده مترس

در اینجا دربارهٔ به سخن استاد منظوری باز می‌گردیم که مصفیان

زبانه‌های خیمام آن مقدار که مسلم است بعضاً جنبهٔ سر به سر فزیرین

گذاشتن دارد (سخن‌های اسلام و ایران سن ۵۵۷-۵۵۸) و به قول صاحب

طریحانه به عنوان «اعتراف و ابراهه» یعنی در واقع طرح سناغاه و

پارادکس و نه زحمت افکندن متکلمان بیان شده است.

خیمام به عنوان شاعری در عصر خود شناخته نبود و نمی‌خواست

شناخته شود، چون آدم نودار و محتاطی بوده است. از آنجا که قرن ششم

و هفتم فقط پنج شش ریاضی مسلم به دست داریم. از منابع قرن هشتم

قطب یا دو صد معین آن به شرط محافظت مضبوط ریاضی با مسلمات

ریاضیات و احوال خیمام می‌توان نموداری و پذیرفت، از قرن نهم فقط با

سه سند معتبر و مستقل از هم در عین رعایت سازگار بودن ریاضی با

مسلمات احوال و افکار خیمام، تعدادی را می‌توان قبول کرد.

بدینگونه در کتاب «عمو خیمام نیشابوری حکیم و شاعر کوشیده‌ام

بر اساسی تصویری که تاریخ و رسالات خیمام و به کار گرفتن روش نقد

خارجی و داخلی (پروسی متن و سند) تا آنجا که فعلاً ممکن است به

سلیقهٔ احوال و افکار و گفتار این فرزند نامدار ایران نزدیک سویم و

بهرهٔ او را در قالب تاریخی‌اش یعنی ایران قرن پنجم هجری در تمامیت

فرهنگی آن ترسیم نمایم. تفاوت در توفیق و رسیدن به هدف را به

عهد صاحب نظران وامی‌گذاریم.

زنان و مردان اسطوره‌ای، اشیاء با سایه‌هایی هستند که در امتداد تاریخ بر سر «ناویس» خود به پاسداری کالبد مدفون شده خوشب، بدون جدایی و تفکاک از لایه‌های زمان، ایستاده‌اند. نواویس در این تعریف جامع، ناویس دهمه‌هایی گنبدی است که مرگان را در آنها می‌نهند و به پارسی وستودانه گفته‌اند. زنان اسطوره‌ای شاهنامه را به تعداد و ترتیب طبیعی می‌توان بدینگونه یاد نمود:

و فراتکه مادر فریدون و **حسرت** آبتین، سرآمد همهٔ مادران و زنان اسطوره‌ای است که اگر **همت** و **غیرت** او نمی‌بود، فریدون شیرخوره مانند پدر خود بدست دروئیایان مردم گشاده ضحاک می‌افتاد و هلاک می‌شد و او:

زنی بسود آرایش روزگار درخش کز او دل شایه به یار
فراتک بپیش نام و فرزندش بود بمهر فریدون دل آکنده بود^۳
و شهرنار و هارنواز خواهران حبشید در اسارت ضحاک و در شیبستان
او بودند. فریدون هر دو را بهایی بخشید و به خانه آورد. ارنواز را به
همسری خویش و شهرنار را به همسری یکی از خوشاوندان خود
دراورد^۴

دو پاکیزه از خانهٔ جنم شید بسرون آوردند لوزان چو بید
که جمشید را بر دو خواهر بیدند سر بانوان را چو افسر بیدند...
ز پوشیده رویان یکی شهرنار دگر سر ماریس بسام ارنواز
بسرون آورد از شیبستان ای بنان سپه چشم خورشید روی^۵
آرزوه و **آزاده** و **مسهی** دختران «سوره» پادشاه یمن (هاماوران)
عروسان فریدون با تغییر نامهایشان از نازی به ناریسی به همان صورت،
هریک به همسری پسران فریدون مسلم و تور و ایرج درآمدند به این ترتیب:
زن مسلم را کرد نام **آرزوی** زن تور را نام **آزاده** خوی
زن ایرج نیک پی را **مسهی** کجا بُد بخوی شهبین دمی^۶

ماه آفریده کنیز ایرج که ایرج بدو مهر بسیار داشت قضا و کسرتک را از بار داشت
مادر منوچهره که دختر ماه‌آفرید بود چون زمان شوهر او رسید،
فریدون او را به برادرزادهٔ خود، «هنگه» داد. منوچهر از او بدینا آمد و
مایهٔ خشنودی و امیدواری فریدون شد.

فریدون چو روشن جهان را بدید بمچهر نو آمد سبک بگریزد
می‌روشن آرد و مهر سایه جام سر او را نهادش منوچهر نام^۷
و سینه‌دخت یا سناؤخت یا سیناؤخت، یعنی دختر فرمانروا و لایق و
دانا. **همسر مهراب** کابلی و **مادر رودابه**، **همسر زال** و **مادر رستم**. چون
برخلاف رسم و بدون جلب رضایت پدر به همسری با زال توافق کرده
بود، سینه‌دخت - مادر او - وی را سرزنش کرد و:

بفرمود تا بخوش رفت و بی همی دست بر زه برخسار خربزین
دو گل را بسو نرنگس آندار همی گُست تا شد گیلان ناچار
به رودابه گفت ای گرانمایه ماه چرا برگزیدی تن بر گم چاه؟
منگر چرا گشتی ای مادری؟ همه رازها می‌داند بگری^۷

سرنام سینه‌دخت با زحمت رضایت مهراب را که با این پیوند به
سختی مخالفت می‌کرد بدست آورد و سوار بر اسب پیشاپیش سواران
با پیام مهراب با هدایای بسیار برای دلخوشی نام پدر زال و مزده دادن
بدو به دربار او آمد. هه آواز داد و نه برگشت نام...
چو پردخت گنج آمد اندر به اسبجو گسردی بکسرد آذر گشتب
یکی سرت رومی بسر بره‌بایمی بار. ز لارش - چهار باد

بسیامد گسرازان بسدراگان ساهاه آواز داد و نه برگشت نام...^۸
و گدو آفریده دختر کزدم و نام‌آورترین دختر شاهنامه در لشکرکشی
شهراب به دژ سید، هجیر پسر گودرز، نگهبان آن دژ بود، باسارت
شهراب آمد. گردآفرید با لباس مردان و با سلاح تمام در حالی که موی سر
او کاملاً در زیر کلاهخود پوشیده شده بود، از دژ پایین آمد و در مقابل
شهراب ایستاد و مبارز طلبید. شهراب نمی‌دانست که دختری به رزم
آمده از جنگ آفران هیچیک در برابر او نیامدند.

برآفت شهراب و شد چون بنگ چو بدخواه او چاره‌جو شد بچنگ.
برآند غروشان بستگ اندرش جنبید و برداشت خود از سرش.
شگفت آمد و گفت از ایران سپه چنین دختر آمد باورده‌گاه
سواران جنگی بسوز نسرده هماتا به اسر اندر آزند گرد
زنشنان چنین‌اند از ایرانیان چگونند گسردان جنگ آفران^۹...
مادر سیاوش، دخترزادهٔ گرسوز برادر افراسیاب، در پیشه‌زاری نزدیک
توران، از ترس پدر خود پنهان شده بود. طوس، گودرز و گیو او را یافتند
و در بازگشت نزد کیکاووس آوردند. کاووس از نژاد و تبار او پرسید و
سپس او را به شیبستان خود برد.

بدو گشت خسرو نژاد نو چیست که چه‌رت بماند چهر پرست
بگسفتا که از نسام هانوانیم بسوی بسفر آنگسردونیم
ز دعت سبهدار گسرسوزم بدانسر کشد رسته و بسوزم...
بسی بسر نیامد بدین روزگار که رنگ اندر آمد بخرم بهار
چو نه ماه گذشت بر خوب چهر یکی کسوی آمد چو نایبه مهر
جهاندار نامش سیاووش کرد. بدو چرخ گردنه را بختن کرد...^{۱۰}
وسودابه (م سرتابک) دختر شاه شد. سین (هاماوران) و همسر کاووس نام
اصلی او بتازی «سُدش» بود. عشق بی‌سرانجام و همت او به سیاوش
فتنه‌ها برانگیخت. سیاوش پس از گذشتن از آتش برای ایبات بی‌گناهی
خود باقی‌ماند. از پدر به توران رفت و به دست افراسیاب هلاک شد. رستم از
اندوه بسیار بدان جهت که سیاوش برکشیدهٔ او بود. سودابه را کشت.
در **سپرده** گنجشوی بیرون کشید تخت بزرگش در خون کشید^{۱۱}

درودابه همسر زال و مادر رستم و «تهمینه» دختر رودابه و همسر
رستم و مادر شهراب، یاد هر دو گذشت.

پایو گشتب دختر بزرگ رستم و همسر گیو و مادر بیژن، یکی دو
جای از وی یاد شده است. از آنجمله در عزم گیو بر اثر خواب دیدن
گودرز، برای یافتن کیکسرو و در توران زمین:
سپین سپان بیستوی گیو بود که دخت گزین رستم نیو بود
غز شد آینه‌نگه به بان گشتب که مرگیو را رفتن آراست اسب^{۱۲}

چریده نخستین همسر سیاوش و دختر پیران، پیران خود همسری
جریده را به سیاوش پیشنهاد کرد.
سیاوش بدو گفت دارم سپاس مرا همچو فرزند خود می‌شناس
ز خوین جریده مرا در خوروست که پیوندم از جان تو بهترست^{۱۳}
از این پیوند فروده به دنیا آمد. او در جنگ دوازده رخ به دست رهام و
بیژن کشته شد. جریده مادر او از اندوه بسیار خودکشی کرد. نخست
آتش افروخت و «هغه گنجها را به آتش بسوخت» و سپس اسبها را پی
کرد و شکم‌های آنها را فرید. در آخر با دشنه‌ای که در جامه داشت:
... بسیامد به بالین فرود بسر جسمه او یکی دشنه بود
دو رخ را به روی بسر بره‌باز شکم بردید و برش جان بداد^{۱۴}

بدو گلت چندین چرا ماندند ای
سیاهی ز نوران سیاهند به بلخ
بسیروند پس دخترانست اسیری
چنان کار دشوار آسان مگیر ۲۳



«همای» یا «هماک» یا «سوم» و «بیمه آفریده» دختران گشتاسب و خواهران اسفندیار. همای در جماعت کم نظیر بوده، به اتفاق خواهر در جنگ بلخ به اسارت ارجاسب درآمد و به روز دین برده شدند اسفندیار آن در را گشود و ارجاسب را به هلاکت رساند و خواهران را نجات داد و به بلخ آورد، به فرمان گشتاسب همای در همسری اسفندیار و به آفرید به همسری فیستور، پسوزویر در آمدند. بدانگونه که در اشعار دقیقی به نقل فردوسی آمده است:

چو شاه جهان باز شد یاز جای / سه پسر مبین داد فرخ همای
دکسو را سه بسزور فرخنده داد / محم را چنین بود آئین و داد ۲۴
در کشته شدن اسفندیار به دست رستم، همای و به آفرید، هر دو پسر خویش، گشتاسب را که باعث این جنگ و مرگ اسفندیار شده بود، با اندام بر سرش کردند و به او گفتند:

تسرا شوم سیاه ازیش سبیب / که فرزند گشتی ز بهر امید
جهاندار پیش از تو سبباز بود / که بر تخت شاهی سوار او بود
بگشتن نسیاندن فرزند را / نه از دوده و خویش پیوند را ۲۵
«همای چهارزاده» دختر بهمن (اردشیر درازدست) و مادر دارایان، او را «سمیران دخت» یا «سمیران دخت» می‌گفتند. چهارزاده بدان جهت لقب داشت که گویا، نابوشیده روی بر تخت می‌نشست و سینه‌ها را با بر می‌داد، پس از بهمن پدر خود به شاهی نشست و مدت سی و دو سال با اقتدار فرمانروایی کرد، پایتخت را از بلخ به اصطخر فارس آورد. به رسم دره‌شویان پس از مرگ دو فارس او را به دامخه نهادند. سه ماهه سر بسر باز داد / هر گنج بگشاد و دیندار داد / به رای و به داد از پدر درگشت / مده گیتی از دادش آباد گشت ۲۶

دختر دیگر پیران که نامی از وی برده نشده، سه‌بیمه، همسری سیاوش درآمد. از وی سیامک پدینا آمد. او نیز در جنگ دوازده رنخ بنامت «گرازه» از خانواده گیو هلاک شد. فرزند سیامک، هر دو از کیخسرو فرزند فریگیس بزرگتر بودند:

«گلشهر» همسر پیران و سه و مادر سرمد، در کشته شدن سیاوش، فریگیس که می‌باید، به فرمان افراسیاب، پسر خود کشته می‌شد، به پایسردی پیران رهای یافت. پیران او را به خانه آورد و بیست همسر خود گلشهر سپرد:

چو آمد به اسوان گلشهر گشت / که این خیرت رنخ را باید بهفت ۱۵
افرینگیس همسر سیاوش در خانه گلشهر و با عواظت او، کیخسرو را بدینا آورد:

بر او نیز بگذشت یک چند ماله / گران شد از کودکی فریگیس ماه ۱۶
«مهر بانو» یا «مهر بانو ارم» دختر کوفروز و خواهر گیو و همسر رستم، گیو در جنگ دوازده رنخ با تقاضای پیران و سه می‌گرفت:

برستم سپردم همی خواهرم / نامه پستانان شهربانو ارم ۱۷
«استپوی» برستار یا کنیز «تازاو» داماد افراسیاب، در لشکرکشی طوس به کارود، تازاو مغلوب بیژن پسر گیو شد و از برادر او فرار کرد. استپو در راه بر در استاده بود و با زاری از تازاو می‌خواست که او را با خود ببرد. تازاو او را بر ترک اسب نشان داد ولی در میانه راه چون مرید است از تعجب بیژن بگریزد استپو را پیاده کرد. بیژن از راه رسید زن را بر پشت خود نشانند و به لشکرکام طوس آورد:

چو دید از رخ ماهروی اسیری / فروخته از مشک نام پای، موی
رسید انبران جای بیژن اهوان / گرفتن مژگ خواب رخ و باران
پس پشت خویش اندرش جای کرد / مشغولی لشکر بیخبر رای کرد
پشادی سیامه به درگاه طوس / از درگاه درخواست تازی کوس
که بیدار داد منده جنگی منور / ممان پستانکار آمد از کاروان ۱۸
«میتیه» دختر افراسیاب و معشوقه بیژن، در دفع گرازان به حدود توران زمین، بیژن به فریب گرگان، پسوزویر، بیست‌هفت، با پیام میتیه و راهنمای دایه او راهی خیمه میتیه شد که گرفتار او شد.

سوی خیمه دخت افراسیاب / پیاده همی گام زد میانشاب ۱۹
و کتابونه دختر فیض روم با نام دیگر «داهیده» همسر گشتاسب، مادر اسفندیار و پشویان و فرزند رود، اصلاً دو بهمن نام او را دختر پادشاه کشمیر نوشته‌اند. ولی بنا بر متون جغرافیای اوستا و همه کتب پهلوی و پارسی و زنده گشتاسب و مادر اسفندیار، «داهیده» یا «داهیده» بوده، دارنده برادران بسیار، از جانشان نوزده و گشتاسب خود نیز از عابدان نافر بوده ۲۰

و در متون پهلوی و دروشن اشاره به او شده و در کتب گشتاسب به روم و گرفتن دختر فیض نیست و زن او همان «دو نین» است که به شرافت و نیکی ستوده شده و گرایش به آئین زردشت داشته است ۲۱

هر چند به نقل شاهنامه، گشتاسب از زنان متعهد، در نتیجه فرزندان پس و دختر بسیار بود. تنها کسی در هشت تن از پسران او در جنگ بنا ارجاسب در جنگ بلخ کشته شده بودند:

پسر بود گشتاسب را می و هشت / دلبران گشود و سواران دشت
بگشتند یکسر در آن روزگاه / ایکیارگی دره نده بخت شاه ۲۲
و زنی هوشمند از گشتاسب که شاید همان «دو نین» باشد که لباس

مردانه ترکان را پوشید، آن بلخ قاسمیان سوار، سوار سبب تاخت و گشتاسب را که دو میهمان رستم بسر می‌برد از واقعه آگاه کرد و:

دیگر زنان اسطوره‌ای، اگر چه نامشان در شاهنامه دیده نمی‌شود عبارتند از: «پری چهره» مادر نرگس، پسر جمشید و «مادرک» مادر زوتهماسب و همسر منوچهر ۲۷ و «فرهنگ» مادر کیکاووس ۲۸ و «آوردخت» همسر سمن ۲۹ و «بهستون» و «زرتون» دختران ارجاسب ۳۰ و «پورجیست» دختر زردشت و «دودلو» یا «دودو» مادر زردشت ۳۱.

«دیده» زنی فرمانروا از عرب و «روشک» دختر دارای سوم و همسر اسکندر و «گلناره» کنیز اردوان پنجم اشکانی معشوقه اردشیر بابکان و «شیرین» همسر خسرو پرویز و «گردویه» خواهر بهرام چوبین و «پوران‌دخت» و «آزمیدخت» دختران خسرو پرویز در شمار زنان تاریخی شاهنامه آمده‌اند.

در «حافظه تاریخ» و در همه ادوار، زنان و دختران ایران و توران نیز «پوشیده رویان» و به هر دلیل، در پرده و محجبه بوده‌اند. حاشیه ملی فردوسی، در بازگو کردن این رسم سنتی مضامین زیادی روایت کرده است، چندانکه در اسرار خواهران جمشید بدست ضحاک نازی آمده است: ز پوشیده رویان یکی شهرناز دگر پاکدامن بنام ایزواز به ایوان ضحاک پیردانشان بران ایزوازش سپردندشان ۳۲

و در دیگر ادوار نیز: همه دخت شاهان پوشیده روی کسی برتامد ز پرده به گوی ۳۳

و نهیمت، مادر سهراب، با تفاخر به رسم گفته است: ز پرده برون، کس ندیده مرا نه هرگز کس آوا شنیده مرا ۳۴ و حتی افراسیاب در قهقه کشش فرنگی، دختر خود بدان سبب که جنبی از سبایش با خود داشت خطاب به پیرانویه که او را این کار منع می‌کرد، گفته است:

نسبیتی گزین بدختر دخترم چه رسوایی آمد به پیران سرم؟ همنان تام پوشیده رویان من ز پرده بگسترد در آنجمن ۳۵ و در داستان بیژن و منیژه، در حکایت «فریب دادن گرگین بیژن راه آمده است:

همه دخت نرگان پوشیده روی همه سروقدان، همه مشکبری ۳۶ و اما «زنان کمربسته» در عنوان مقاله زنانی بوده‌اند که در رزم به ضرورت همچون مردان لباس جنگ می‌پوشیدند و از هنر جنگ برخوردار بودند نظیر «سیندخت» مادر رودابه چنانکه گذشت و «گردآفرید» در جنگ با سهراب و «هوس» همسر گشتاسب در جنگ بلخ. ولی همه آنان به حکم زن بودن، در کارزاری سخت به پایه پیشتر مردان نمی‌رسیدند و در «نک» حشم و در نبرد «مردان موده» پایداری نتوانستند کرد. چنانکه رسم دستان با تجربه خود در جنگ با افراسیاب و دیگر جنگها، به باران خود، که همه از جنگ‌آوران مرد بودند، می‌گفت که اگر در جنگ با افراسیاب به پیروزی ترمیم یا شکست دور شویم، هم مهنامان و مردم توران نیز ما را مرد به حساب نیاورند و ما را «زنان کمربسته» می‌خوانند:

به ایران، به مردان نماندیمان زنان کمر بسته خوانندیمان ۳۷ این تعبیر درست یا نادرست مرا به یاد لشکر دل‌انگیزه ماکان کاکوی، در جنگ با سپاه نوح بن منصور سامانی در چهار مقاله عروضی ۳۸ افتند:

«تاش» «بیرگه» در آن جنگ اسفندار سپاه نوح بن منصور بود. با هفت هزار از ابطال خراسان به دفع ماکان نزدیک وی آمده بود و ماکان با دو هزار امرود حریفی زره پوشیده... بدان لشکر دل‌انگیز که از هر جای فراهم آورده بوده مغرور گشته، سپاهیان او چون فاند روحیه و انگیزه لازم برای جنگیدن بودند فن به شکست دادند و پاکتیده شدند و ماکان کشته شد. اسکافی دبیر نوح که همراه تاش بود «دو انگشت کاغذ برگرفت و بنوشت: اما، ماکان، فصار کاسمه والسلام» یعنی ماکان همچون نامش گردید و گویی که هرگز از مادر زاده بود!

- پانوشته‌ها:
- (۱) شاهنامه به کوشش دکتر دبیرستانی ج ۱ / ۱۳۳ - ۱۳۲ براساس چاپ نثر ماکان به سال ۱۹۹۲ در سه جلد در کلکته
 - (۲) شاهنامه به کوشش دکتر دبیرستانی ج ۱ / ۳۸۸ - ۳۸۹
 - (۳) ۳۸
 - (۴) ۳۹
 - (۵) ۷۰
 - (۶) ۸۶
 - (۷) ۱۵۸
 - (۸) ۱۷۸
 - (۹) ۳۹۸
 - (۱۰) ۲۲۶
 - (۱۱) ۶۰۳
 - (۱۲) ۶۲۷
 - (۱۳) ۵۵۵
 - (۱۴) ۷۲۲
 - (۱۵) ۵۹۰
 - (۱۶) ۵۹۱
 - (۱۷) ۶۴۶
 - (۱۸) ۷۲۶
 - (۱۹) و (۲۰) ۹۳۶
 - (۲۱) بیست‌ه‌ا/ج ۲ ص ۸۷. مژدیسنا و تأثیر آن در ادبیات فارسی. ص ۲۴۰
 - (۲۲) شاهنامه به کوشش دبیرستانی ج ۳ / ۱۳۷۲
 - (۲۳) ۱۳۵۲
 - (۲۴) ۱۳۵۲
 - (۲۵) ۱۵۲۲
 - (۲۶) ۱۵۲۲
 - (۲۷) مجمل‌التواریخ و القصص / ص ۲۵
 - (۲۸) فرهنگ از دکتر صادق کیا. ج ۱ / ص ۱۷۱
 - (۲۹) مجمل‌التواریخ. ص ۲۰
 - (۳۰) مژدیسنا و تأثیر آن در ادبیات فارسی. ص ۳۷۱ و ۳۷۲ و ۳۷۳ و ۳۸۲
 - (۳۱) شاهنامه به کوشش دبیرستانی ج ۱ / ۲۲
 - (۳۲) شاهنامه چاپ مسکو / ج ۳۷
 - (۳۳) شاهنامه به کوشش دبیرستانی ص ۳۸۹
 - (۳۴) ص ۳۳۷
 - (۳۵) و (۳۶) ج ۲ / ص ۹۳۶
 - (۳۷) چاپ مسکو / ج ۱ / ص ۱۱۱۶
 - (۳۸) مقاله اول (دبیر) حکایات (۲) ص ۲۲ و ۲۷